

نفت و شبکه‌های آسپ‌پذیر سرمایه

گفت‌وگو با تیموتی میچل نویسنده دموکراسی کربنی

<div><div> </div><div></div></div>
<p>گروه اندیشه: آیا ثروت نفت به فقر سیاسی می‌انجامد؟ اغلب چنین به نظر می‌رسد که کشورهای که بخش عمده‌ای از درآمدشان از صادرات نفت به دست می‌آید، کمتر به دموکراسی گرایش دارند اما کتاب «دموکراسی کربنی: نفت و قدرت سیاسی در جهان امروز» از داستان پیچیده‌تری می‌گوید: تاریخ انرژی را مورد بازاندیشی قرار می‌دهد و درکی از سیاست‌های زیست‌محیطی، مبارزه برای دموکراسی و جایگاه خاورمیانه در جهان مدرن به دست می‌دهد. این کتاب در سال ۲۰۱۳ توسط انتشارات روسو منتشر و اخیرا به فارسی ترجمه شده است. آنچه در ادامه می‌خوانید، پاسخ‌های تیموتی میچل، نویسنده کتاب است به پرسش‌های «شرق» در مورد برخی مضامین کتاب و ارتباط آن با وضعیت ایران. مکاتبه و ترجمه مصاحبه را شه‌ریار خواجهان انجام داد که بدین‌وسیله از او تشکر می‌کنیم.</p>

✚ در تناظری که کتاب بین دموکراسی و زغال سنگ و عدم دموکراسی و نفت مطرح می‌کند، آیا شاهد نوعی دترمینسم تکنولوژیک نیستیم؟ به این معنا که با یک تکنولوژی با لاجاب‌برخی امکانات دموکراتیک از دست می‌رود.

در یک جمله، مسئله‌ای که کتاب می‌کاود - چگونه زغال‌سنگ امکان شکل‌گیری دموکراسی توده‌ای را فراهم ساخت و نفت آن را محدود کرد - ممکن است به نظر نوعی دترمینسیسم (جبرگرایی) تکنولوژیکی بیاید. اما بحث کتاب این نیست، کتاب گونه دیگری از دترمینسیسم را به چالش می‌گیرد که بسیار عام‌تر است: دترمینسیسم انسانی. اغلب گفته می‌شود که دموکراسی محصول تصمیم انسان است. در این نگاه، دموکراسی در جایی رشد می‌کند که مردم ایده، اراده، فرهنگ مشترک یا آگاهی سیاسی آن را داشته باشند که خود را دموکراتیک سازند. من این استدلال را مفید نمی‌دانم. چراکه خاستگاه روش‌های مدرن دموکراتیک برای اداره یک کشور را فرهنگ یا تمدنی ویژه، یعنی غرب، می‌داند و آنگاه به گسترش آن روش‌ها و ایده‌ها به دیگر بخش‌های جهان نظر می‌کند.

کتاب از این‌گونه نگاه به دموکراسی به‌مثابه محصول صرف ایده‌ها و جنبش‌های انسانی اجتناب می‌کند. من فکر می‌کنم بیشتر مردم در بیشتر مواقع به‌دنبال یک زندگی کمترشکننده و بیشتر منصفانه هستند. دموکراسی توده‌ای نه از ایده‌ها که از آسپ‌پذیری ویژه‌ای سر برآورد که تقریبا تصادفی و در لحظه‌ای خلق شد که شهرها و طبقات حاکم معینی به شکل توفنی از انرژی وابسته شدند که اختلال در عرضه آن برای چند دهه آسان بود. این نه بحثی پیرامون دترمینسیسم اقدام جمعی، که بحثی برای درک اقدام جمعی است که فقط جنبش اذهان یا آگاهی‌ها، بل و حرکت منابع و ذخایر، ترتیب و تنظیم زیرساخت‌ها، خواص فیزیکی مواد و آسپ‌پذیری ترتیبات مکانیکی را دربر می‌گیرد. هیچ‌یک از اینها را ضرورت فنی تعیین نمی‌کند. اما بخش اعظم جهان ما از بخش‌های فنی، مکانیکی، مادی و آمیزه‌ای از توانایی‌ها و ظرفیت‌های انسانی تشکیل شده است. بنابراین ما باید به‌گونه‌ای درباره سیاست بیندیشیم که با جهان فراتر از انسانی مرتبط باشد که در آن زندگی می‌کند.

✚ شما «اقتصاد سیاسی» را محصول قرن بیستم و وابسته به ظهور نفت می‌دانید. چطور است که در تب‌وتاب ظهور جامعه بورژوازی در قرن هجدهم و اوج شکوه سرمایه‌داری در قرن نوزدهم، جایی برای اقتصاد سیاسی قائل نیستید؟ منظورتان از اقتصاد دقیقا چیست؟

در قرن هجدهم و نوزدهم، اقتصاد سیاسی وجود داشت اما چیزی به نام «اقتصاد» نبود. پیش از قرن بیستم، واژه اقتصاد به یک فرآیند و نه یک چیز اطلاق می‌شد. اعمال اقتصاد به معنای استفاده محتاطانه از منابع، با مدیریت خوب امور بود. معنای این اصطلاح مشابه واژه «دولت» بود. یک اقتصاد برای خانوار، املاک کشاورزی، تجارت استعماری و کشور وجود داشت. علم اقتصاد سیاسی برای این شکل گرفت که اقتصاد یا دولت مناسب، عرضه سرمایه‌ی را بررسی کند و توجه آن به مسئله تجارت، جمعیت، مستعمرات، وضع مالیات، قانون و مالیه بود.

در میانه قرن بیستم، اقتصاددانان در بریتانیا و آمریکا شروع به استفاده از واژه اقتصاد به شکلی جدید کردند و با افزودن حرف تعریف the به آن، «اقتصاد» را به‌عنوان موضوعی جدا از دولت تعریف کردند. این چیز قابل اندازه‌گیری، مدل‌سازی و رشد بود. ابداع این اقتصاد فقط رویدادی در تاریخ ایده‌ها نبود، بلکه بازتاب راهی نو در اداره مردم و قدرتی جدید در دست شرکت‌های تجاری، نقش ویژه پول و بانکداری نوین و روابط جدید میان قدرت‌های امپریالیستی و کشورها جنوب بود. امروزه پژوهشگران، همچون بازرگانان و دولت‌ها، از اصطلاح «اقتصاد» به‌مثابه یک مفهوم جهانی استفاده و تاکید می‌کنند که همه جوامع سراسر تاریخ یک اقتصاد داشتند، حتی اگر چنین‌اش نمی‌نامیدند یا نمی‌دانستند چگونه آن را بسنجند و مدیریت کنند. این بازتابی از چیرگی اقتصاد به‌عنوان شکلی از تخصص است، تخصصی که به پرسش گرفتن مفاهیم بنیادی و شکل‌های سنجش‌گری آن دشوار است. من ترجیح می‌دهم که اقتصاد را به‌مثابه یک نوآوری جدید ببینم، تا تفکر درباره یافتن دیگر راه‌های درک جهان را آسان‌تر سازم.

✚ در آستانه بحران نفتی ۱۹۷۳ بود که به پیشنهاد لهموت اشمیت، ژیسکار دستن و ریچارد نیکسون اولین G6 برای غلبه بر بحران تولید شد. اولین اتحاد رسمی بعد از جنگ دوم که نشان داد نفت دیگر یک کالای متعارف نیست، بلکه کالایی استراتژیک است. در کنار G7 و گروه‌های G20، ۵+۱ BRICS تولید شد. نسبت اتحاد دولت‌های بزرگ و کوچک را در حفظ مقام استراتژیک نفت چطور ارزیابی می‌کنید؟

در «دموکراسی کربنی» نشان داده‌ام که در بخش اعظم صد سال گذشته مشکل نفت این بود که معمولا در مقادیر فراوان وجود داشت. شرکت‌های بزرگ، و سپس کشورهای تولیدکننده نفت، توانستند از فروش آن ثروت فوق‌العاده‌ای به دست آورند که چندین برابر هزینه تولید بود - به شرط اینکه بتوانند عرضه آن را محدود سازند. دوره‌های کوتاهی - در دهه



۱۹۷۰، و بار دیگر در دهه گذشته - وجود داشت که ترکیبی از رویدادهای سیاسی و هزینه توسعه مناطق جدید نفتی موجب بروز تنگناهایی شد که قیمت‌ها بالا برود. اما تهدید عمده برای تولیدکنندگان نفت معمولا عرضه مازاد و قیمت‌های کاهشنده بود. «موقعیت استراتژیک» نفت خطر قطع عرضه نفت را نشان نمی‌دهد، بلکه بازتاب نیاز به حفظ ترتیباتی برای محدودکردن عرضه آن است. پیش از دهه ۱۹۷۰، این به معنای حمایت از شرکت‌های نفتی بین‌المللی علیه حق کشورهای تولیدکننده در ملی‌کردن نفت خود بود، و از دهه ۱۹۷۰ به بعد نیز به معنای حمایت از الیگارش‌های های همدست شرکت‌های نفتی در کنترل نفت و منزوی‌کردن کشورهای سیستم (همچون ایران پیس از ۱۳۵۷/۱۹۷۹)، که ممکن بود خطری برای سایتم محدودسازی باشند.

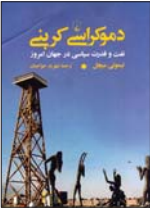
به‌اصطلاح ماهیت استراتژیک نفت جنبه دیگری نیز داشت. درحالی‌که کشورهای تولیدکننده کنترل تولید را به دست می‌گرفتند (برای مثال، ایران پس از دهه ۱۹۶۰ با عربستان سعودی پس از دهه ۱۹۷۰)، بانک‌های بزرگ آمریکایی و اروپایی توانستند سودهای هنگفتی از ارائه تسهیلات اعتباری در ازای درآمد‌های آتی نفتی این کشورها عاید خود سازند. برای چنین کشورهایی هزینه به اندازه کافی سریع پول برای جذب همه آن اعتباراتی که بانک‌ها می‌خواستند خلق کنند دشوار بود. ساختن چیزهایی که مورد نیاز مردم بود، مانند مسکن، مدرسه یا کارخانه، زمان می‌برد، و در مقایسه با میزان درآمد‌های آتی نفتی که از سوی این بانک‌ها قابل تبدیل به اعتبار بود، آن نیازها چندان هزینه‌بر نبودند. یک راه‌حل برای این مسئله فروختن سلاح به این کشورها بود. سلاح پیشرفته بسیار گران‌تر از مدرسه یا کارخانه بود و دستیابی به آن نیز بسیار سریع‌تر ممکن می‌شد. سلاح برخلاف کالاهای مفید لزوما مورد استفاده قرار نمی‌گیرد، ازاین‌رو ظاهرا محدودیتی برای خرید آن وجود ندارد. برای توجیه چنان ترتیبات اعتباری و خریدهای هنگفت و نالازمی، خلق این گمان که منابع نفت در خطر است و نیاز به حفاظت دارد به کمک آمد. «موقعیت استراتژیک» نفت چیزی بود که پس از دهه ۱۹۶۰ به‌عنوان بخشی از سیستم جدید مالیه بین‌المللی شکل گرفت.

✚ با کشف نفت در ایران، تغییرات جمعیتی چشمگیری رخ داد؛ از شهرهای نفتی جدید تا طبقات و اقشار مختلف اجتماعی. از همه مهم‌تر شکل‌گیری طبقه کارگر در صنعت نفت ایران بود که یکی از مهم‌ترین انقلاب‌های قرن بیستم به دست آن رقم خورد. نسبت جریان‌ها و مبارزات طبقاتی پنهان درون صنایع نفتی را با دموکراسی و جنبش‌های رهایی‌بخش چطور ارزیابی می‌کنید؟

کارگران صنعت نفت به‌دفعات نقش تعیین‌کننده‌ای در مبارزات ایرانیان برای آزادی‌های سیاسی و انقلاب اجتماعی ایفا کردند: در ۱۹۰۷-۱۹۰۶/۱۲۸۶-۱۲۸۵ (در بازگشت به وطن در پی نابودی بزرگ‌ترین صنعت نفت جهان در باکو در اثر انقلاب ۱۹۰۵ روسیه)؛ در ۱۹۵۳-۱۹۵۱/۱۳۳۲-۱۳۳۰، و نیز در انقلاب ۱۹۷۹-۱۹۷۸/۱۳۵۸-۱۳۵۷. اما اندیشیدن به کارگران صنعت نفت یک مسئله است و صحبت از پدیده‌ای به بزرگی و کلیت طبقه کارگر مسئله‌ای دیگر و گذر از این فاصله مستلزم یک جهش بزرگ است. «دموکراسی کربنی» استدلال می‌کند که نبردهای موفق برای دموکراسی و تغییرات اجتماعی اغلب مستلزم شکل‌گیری جنبش‌های بزرگ اجتماعی یا ظهور آگاهی‌های جدید

دموکراسی کربنی

(نفت و قدرت سیاسی در جهان امروز)
تیموتی میچل
ترجمه: شهریار خواجهان
ناشر: ققنوس
قیمت: ۲۹۰۰۰ تومان



سیاسی در سطح کل یک طبقه نیست. گروه‌های نسبتا کوچک‌ی کارگران و سازمان‌دهندگان می‌توانستند نظم کهنه سیاسی را مختل سازند، زیرا آنها در نقاطی عمل می‌کردند که ترتیبات موجود درصورت اختلال در آنها آسیب‌پذیر بودند. به جای صحبت از تاریخ یا چشم‌اندازهای طبقه کارگر و هر یک از فجایعی احساس شد که جنبش‌های آزادی‌بخش، من مفیدتر می‌دانم که به چگونگی شناسایی و عملکرد نقاط کوچک آسپ‌پذیر بپردازیم.

✚ ایران از معرود کشورهای است که از نیمه دوم قرن گذشته تا امروز سیاست و تاریخش را همین وجه استراتژیک نفت تعیین کرده است؛ شبیه به نقش بنبه در قرن نوزدهم در مصر. به نظر شما زور استراتژیک این کالا چه نقشی در تعیین سیاست‌های خارجی دولت‌های جهان جنوب می‌تواند داشته باشد؟

مقایسه (نفت ایران در آغاز قرن بیستم] با پنبه مصر در قرن نوزدهم مفید فایده است، زیرا به ما یادآوری می‌کند که چگونه تولید یک کالای استراتژیک می‌تواند به همان اندازه که نقطه ضعف یا آسپ‌پذیری است، نقطه قوت و ثروت نیز باشد. این نقطه ضعف نه‌فقط به این دلیل که کشور در مقابل اشغال، کودتا یا بی‌ثبات‌سازی از بیرون آسپ‌پذیر است، بل به این لحاظ نیز سر بر می‌آورد که نخبان حاکم و شرکای تجاری آن بیش از اندازه متکی به کنترل با اخذ مالیات از تولید یک کالا می‌شوند. آنها حتی برای راه خود نیز به راه عموم مردم توجه نمی‌کنند. همین امر به‌طور فزاینده‌ای در چند کشور شمالی نیز دیده می‌شود. کشورهایی که ایجاد ثروت در آنها نه در تولید و تجارت گسترده که در یک صنعت کوچک و استراتژیک - مالیه و بسازفرغوشی - متمرکز شده است که پیوندی با راه‌ها، تندرستی یا آموزش اکثریت مردم ندارند.

این‌چه تأثیری بر سیاست خارجی دارد؟ هرچه نخبان حاکم آسپ‌پذیرتر باشند، بیشتر از سیاست خارجی برای انحراف توجه و کسب حمایت مردم استفاده می‌کنند. به حزب محافظه‌کار بریتانیای امروز نگاه کنید که به اهریمن‌سازی از اروپایی‌ها مشغول است، با جمهوری خواهان در آمریکا که همین کار را درمورد مکزیک‌ها، مسلمانان و بیشتر نقاط جهان انجام می‌دهند. همان‌طور که بیشتر توضیح دادم، من فکر نمی‌کنم کالاهای «استراتژیک» همچون نفت به‌سادگی سیاست خارجی را تعیین کنند، بلکه نقاط آسپ‌پذیر برای حکومت‌کنندگان و نیز حکومت‌شوندگان می‌سازند.

✚ فعالان گرم‌شدن زمین و بحران آب‌وهوایی، به مبارزه علیه قدرت تخریبی خسروتم، سرمایه‌مدن و بحران آب‌وهوایی هستند که نقاط آسپ‌پذیر شرکت‌ها و شرکت-دولت‌ها را می‌جویند. برای مثال به گروه کربن‌یاب (Carbon Tracker) در بریتانیا در تارنمای www.carbontracker.org مراجعه کنید. این گروه بر یک آسپ‌پذیری تمرکز دارد: قیمت سهام مؤسسات نفتی و دیگر شرکت‌های سوخت فسیلی در بازار سهام. این قیمت برپایه برآوردی از عواید آتی تعیین می‌شود. برای شرکت‌های نفتی، این برآورد بیشتر بستگی به بزرگی ذخایر نفتی دارد. اما اگر بحران آب‌وهوایی، تولید از آن منابع نفتی را ناممکن سازد، آنگاه ارزش سهام بسیار بالا خواهد رفت. «کربن‌یاب» به انجام و نشر پژوهش در مورد هر شرکت می‌پردازد، تا نشان دهد که برای احراز حتی آماج‌های ساده مورد توافق بین‌المللی جهت کاهش تولید کربن در جوّ زمین، چقدر از ذخایر آنها باید زیر زمین بماند. شرکت‌های بزرگ نفتی اکنون درآمد‌های فزاینده‌ای را صرف یک نبرد رو به گسترش برای حفظ ارزش سهام خود می‌کنند.

اندیشه

یکشنبه ۴ مهر ۱۳۹۵ • سال چهاردهم • شماره ۲۶۸۹ • ۹

شرق روزنامه

بررسی

تاریخ نفت برخلاف باور عامه

اقتصاد بعد از کشف نفت به وجود آمد

نیما شریفی

کتاب «دموکراسی کربنی» نگاهی تاریخی، اقتصادی و سیاسی دارد به کشف، استخراج و تولید نفت. اگرچه در برخی بزنگاه‌ها، تفاسیری ارائه می‌کند که در نظر عام نامعمول به نظر می‌رسد، ادامه توضیحات روشنگر است و خواننده را به همدلی برمی‌انگیزد. یکی از دیدگاه‌های ناهمخوان با باور عام، برداشتی است که نویسنده از نقش شرکت‌های نفتی بریتانیایی و آمریکایی در منطقه خاورمیانه دارد. از نظر او هدف شرکت‌های بزرگ در ابتدای کار، نه استخراج و فروش نفت که کارشکنی در این کار و «جلوگیری از صدور نفت میدان‌های روسیه در باکو بود. شرکت‌ها برای رسیدن به این هدف‌ها یاد می‌گرفتند که نیازهای خود را با پیشدر منافع امپریالیستی کشور[شان] ... سازگار کنند». (ص ۹۲) این رویه ادامه همان فرآیندی است که تا سال‌ها بعد - حتی تا امروز - به شکرد اصلی شرکت‌های نفتی و همین‌طور کشورهای صاحب نفت تبدیل شده و آن ایجاد کمیابی است که کماکان تقاضای نفت را حفظ می‌کند یا افزایش می‌دهد. عرضه آن را در حدی معین باقی نگاه می‌دارد و قیمت آن را به‌تدریج یا به شکلی ناگهانی بالا می‌برد.

رویه دیگر نامعمول نویسنده، بیانی است که او درباره اقتصاد دارد. تیموتی میچل، اقتصاد را محصول قرن بیستم، به‌ویژه بعد از دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ می‌داند. او معتقد است تصور آدم اسامیت از اقتصاد، ساختاری و کلی نیست و این واژه نزد او در معنای قدیمی‌تر استفاده محتاطانه از مقتصد از منابع به‌کار می‌رود. او حتی پیش‌تر می‌رود و اقتصاد سیاسی قرن هجدهم را نیز از راهبرد اقتصاد مدرن منگ می‌کند و ظهور و شکل‌گیری دومی را برآمده از نفت می‌داند؛ «اقتصاد» به‌عنوان علم محاسباتی و وسیله‌ای برای کنترل جمعیت نه [هم‌زمان] با اقتصاد سیاسی قرن هجدهم یا علم اقتصاد دانشگاهی جدید اواخر قرن نوزدهم، بلکه فقط در میانه قرن بیستم شکل گرفت [...] ظهور آن به‌واسطه نفت ممکن شد، زیرا دسترسی به انرژی فراوان و کم‌هزینه به اقتصاددانان اجازه داد که نگرانی‌های پیشین در مورد استهلاک منابع طبیعی را کنار بگذارند و به جای آن زیست مادی را به‌مثابه نظام گردش پولی نشان دهند. گردشی که می‌توانست به‌طور نامحدود و بدون مشکلات ناشی از محدودیت‌های فیزیکی گسترش یابد.» (ص ۳۵۷) حضور نفت در اقتصاد آن‌قدر بزرگ است که «هفت شرکت از ۱۰ شرکت بزرگ جهان به‌لحاظ درآمدی نفتی هستند، همچنان که ۱۱ شرکت از ۲۰ شرکت بزرگ جهان نیز نفتی‌اند. اکثریت بقیه نیز شرکت‌های توزیع برقی یا خودروسازی هستند و لذا پیوند نزدیکی با صنعت سوخت فسیلی دارند.» (ص ۴۰۵)

نویسنده از حضور و غیاب‌های نامنظم و ایلس‌وار در تاریخ ابایی ندارد. گاهی با بررسی موضوع، تاریخ آن را مرور می‌کند و گاهی در کنار این نگاه تاریخی جستی به زمان حال و حتی آینده می‌زند. موضوعی که به نظر می‌رسد تا حد زیادی ذهن او را به خود مشغول داشته، گذر از اقتصاد زغال‌سنگی به اقتصاد نفتی است؛ چراکه به موازات خود، عبور از دولت‌های راه دموکراتیک کینزی به دولت‌های نولیبرال در غرب را در پی داشته است. ادامه این روند را می‌توان در اشکال نظامی‌گری - از جنگ گرفته تا کودتا و اشغال - در منطقه خاورمیانه شاهد بود. جنگ‌های تمدادی بین اعراب و اسرائیل، جنگ هشت‌ساله بین ایران و عراق و دو جنگ بزرگ علیه عراق از جانب ناتو به رهبری آمریکا. کودتاها نیز کم نبوده‌اند: کودتای ۱۹۵۲ علیه مصدق، کودتای فوریه ۱۹۶۳ که به گشته‌شدن قاسم حاکم عراق انجامید و کودتا برای به‌قدرت‌رسیدن معمر قذافی در لیبی.

از اقتصاد زغال‌سنگی به اقتصاد نفتی

اما چرا صنعت زغال‌سنگ، اقتصاد رفاهی و دولت دموکراتیک را ایجاد می‌کرد و سازوکار نفتی، به‌خصوص بعد از بحران ۱۹۱۳-۱۹۲۶، نظام نولیبرال را «مرکز و نقل‌وانتقال زغال‌سنگ که لازمه اداره آن فرایندهای صنعتی بود، نوعی آسپ‌پذیری ایجاد کرده بود. کارگران به‌تدریج با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کردند و این نه چندان به‌لحاظ پیوندهای ضعیف فرهنگی طبقاتی، ایدئولوژی جمعی یا سازمان‌دهی سیاسی، بلکه به دلیل مقادیر فزاینده و بسیار متمرکز انرژی کربنی بود که از [معادن] استخراج می‌کردند، بار می‌زدند، حمل می‌کردند، به آتشدان می‌ریختند و به کار می‌گرفتند. اقدام هماهنگ قطع‌کنندسازی یا تغییر مسیر حرکت این انرژی کربنی سازوکار سیاسی تعیین‌کننده و شکل جدیدی از قابلیت جمعی برآمده از معادن زغال‌سنگ، به‌طور ریشه‌ای مخاطرات زندگی در جوامع صنعتی را کاهش داد.» (صص ۷-۴۶) زغال‌سنگ معمولا در نزدیکی محل استخراج خود مصرف می‌شد و به‌ندرت از کشوری به کشور دیگری انتقال می‌یافت؛ اما نفت سبک بود و می‌شد آن را به آن‌سوی اقیانوس‌ها منتقل داد: «آسپ‌پذیری شبکه‌های انعطاف‌ناپذیر منطقه‌های حامل زغال‌سنگ راه به جایگزینی آنها با شبکه‌های انرژی انعطاف‌پذیر بین‌اقیانوسی برد که تولیدکنندگان انرژی اولی را از آنهایی که آن را در مناطق عمده صنعتی به کار می‌گرفتند، منزوی ساخت. بسار دیگر، راه‌حلی که نفت به دست داد، بعضا مکانی و بسر پایه به‌کارگیری فرایندهای سیال‌تر بود. این‌بار، قدری بین اقیانوسی بر استفاده از نفت ارزان برای حمل جعبه‌های فلزی استاندارد [کانتینر] مبتنی بود.» (ص۲۳۵)

کانتینری‌کردن، نیاز به نیروی کار جهت تخلیه، چینش و بارگیری کالاها را از بین می‌برد، به‌خصوص که این جعبه‌های فلزی قابلیت حمل‌شدن از طریق دریا، راه‌آهن و جاده را داشتند. نفت به‌راحتی و بدون نیاز به کارگران جابه‌جاکننده و سوخت‌رسان زغال‌سنگ به درون نفت‌کش‌ها می‌پمپ می‌شد. کانتینر در ترکیب با نفت ارزان دهه ۱۹۶۰ جایه‌هایی صنعت به آن سوی آب‌ها را ممکن می‌کرد. چرا که کشتی‌های کانتینربر پس از تحویل ادوات نظامی به ویتنام در راه بازگشت، کالاهایی را از ژاپن به آمریکا می‌آوردند و عامل رونق صادرات از ژاپن به آمریکا می‌شدند و نیروی کار ارزان‌تر و سربه‌راه‌تر شرق دور را به سرمایه‌گذاران مشتاق معرفی می‌کردند.

ادامه در صفحه ۱۰